



ایدئولوژی کشورهای در حال توسعه

THE IDEOLOGIES OF THE DEVELOPING NATIONS

Edited and with an introduction

By: Paul E. Sigmund

«راه کارهای سوسیالیستی در پیشرفت های اجتماعی»

اجتماعی دهه های اخیر جهان، به ویژه آن چه که به عنوان تغییر یک حکومت وابسته، به حکومت وابسته دیگر، اما زیر نام انقلاب! در کشورهای جهان سوم صورت پذیرفته است، علاوه بر پشتیبانی های مقدماتی قدرت های بیگانه، دارای زیر ساختی احساسی و تحریک کننده نیز بوده است. توده هایی که سال ها زیر فشار دیکتاتورهای پیشین، حقوق اجتماعی و سیاسی خود را از دست داده و به شدت سرکوب شده بودند، بدون آگاهی کامل و شناخت علمی و صحیح از گروهی که می خواهند در آینده سکان هدایت حاکمیت کشور را در اختیار گرفته و در

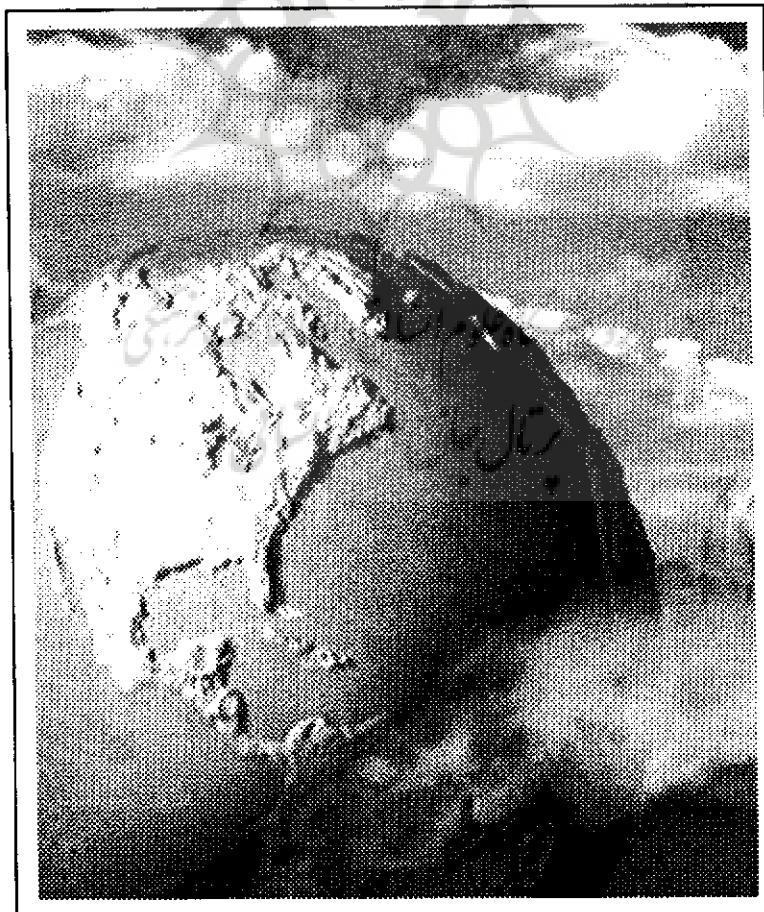
راس هرم قدرت قرار گیرند، به گمان رسیدن به آزادی های ایده آل خود و حکومت پارلمانی، با آمدن حاکمیت جدید، بسیاری از آن چه را که پیش تر در اختیار داشته اند، از دست می دهند.

آگاهی سیاسی همراه با قدرت تحلیل و تفسیر علمی از حوادث روز بین المللی باید به عنوان

ایده ها و تفکرات امروزی مردم جهان با اعتقادات دهه های ۶۰ و ۷۰ میلادی بسیار متفاوت است.

اصلی ترین زیر ساخت تغییرات سیاسی و حکومتی در نظر گرفته شود.

سال ها است که از عصر انقلاب های به اصطلاح مردمی!، اما هدایت شده از سوی قدرت های



رشوه و رانت خواری و فساد دستگاه اداری در حاکمیت های توتالیتر و خودکامه از عناصر بازدارنده توسعه اقتصادی و سیاسی است.

استعماری پذیرفت

ادامه از شماره قبل
گفته بودیم که پیشرفت های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به شدت نیازمند راه کارهای دسته جمعی، همگانی و اشتراکی هستند. وقتی انجام وظیفه ها گروهی باشند، مسئولیت ها نیز گروهی و جمعی هستند. نفع جامعه و مردم وقتی محترم شمرده می شود که تفکر گروهی جای گزین کاربری های شخصی شود. وقتی تفکر فردی، کیش شخصیت، فرد پرستی و بت سازی جای گزین تفکر جمعی بشود، دیکتاتوری از راه می رسد.

بیش تر کشورهای جهان سوم و عقب مانده، دست خوش کیش شخصیت پرستی و بت سازی هستند و دیکتاتوری را با دستان خود پرورش داده و به تخت می نشانند. علت اصلی عقب افتادگی بخش بزرگی از سرزمین های جهان امروز، وجود رهبران خودکامه و دیکتاتور است که با شیوه های مختلف سیاسی و ترفندهای غیر اخلاقی، مانع رسیدن جامعه به راه کارهای دموکراتیک می شوند.

انباشت ثروت های عظیم و افسانه ای در نزد رهبران این کشورها که بدون استثنا از راه های غیر اخلاقی و غیر قانونی و به قیمت فساد عمومی دستگاه های اداری و اجرایی و ضایع شدن حقوق شهروندی تمام شده است، آنها را به صورت قدرت های غیر قابل مهار دولتی و حکومتی در آورده است که در پشت میله های فولادین شبکه های مافیایی خود، حق هرگونه اعتراض و انتخاب را از میلیون ها شهروند زیر حاکمیت خود سلب کرده اند.

در یک حکومت مردم سالار و قانون مند، زمینه های پیشرفت های اقتصادی و اجتماعی



صفحه ۲۳

شهروندان، محترم شمردن اخلاق فرهنگی و فردی جامعه، در چنین حکومت‌های، از اعتبار حقیقی، منطقه‌ای و جهانی برخوردار نیستند. کارگزاران و دلالان پنهانی حکومت‌های دیکتاتوری، بدون توجه به اعتقادات شخصی و یا گروهی، با پشت پا زدن به تمام آیین‌های اخلاقی و انسانی، شیوه‌ای مخصوص خود دارند. هر کس از اینان، با سوء استفاده از آشفته بازار حاکم بر جامعه، فراخور شغل و مقام و درجه و اعتبار خود، انبان‌های خود را پر می‌کنند. با هر رفورم سیاسی و یا تغییر حکومتی، این گروه نیز

بزرگ‌ترین یاران استعمار، حکومت‌های خودکامه و دیکتاتور هستند.

به نوعی تغییر شکل داده و در خدمت دولت مردان بعدی قرار می‌گیرند. این شیوه خزنده و فرصت طلبانه که با تغییر رنگ محیط، به رنگ همان محیط در می‌آید، بسیار خطرناک‌تر و

گسترش عدالت اجتماعی، قطع موانع اجتماعی و سیاسی از گروه‌ها و احزاب سیاسی، راه توسعه و گسترش همه جانبه را در کوتاه مدت هموار کرده و در استقرار نهادهای ملی و ساختار سیاسی جامعه بسیار موثر خواهد بود.

رهبران کشورهای عقب مانده، چنان چه نیم نگاهی به جهان توسعه یافته‌ی پیش روی خود داشته باشند، در نخستین گام باید عوامل عقب ماندگی داخلی را برطرف سازند این حکومت‌ها، دولت‌ها و رهبران همین کشورها هستند که باید با تکیه بر آرای مردم، کوره راه سخت گذر دموکراسی کشورشان را به شاه راهی بسیار پهن و آسایش پذیر، همانند دیگر کشورهای دموکراتیک جهان تبدیل نمایند.

استعمار از هر نوعی که باشد در غارت سرزمین‌های عقب مانده هرگز به تنهایی عمل نمی‌کند. بدون تردید دست‌ها و کارگزارانی دارد که با یاری آن‌ها به چاچول ثروت و منابع سرزمین‌های مختلف می‌پردازد. این رهبران ناچارند برای نجات از گسترده‌تر شدن

مخالفت‌های داخلی و ترس از

سرنوشتی حکومتشان، به قدرت‌های بیگانه پناه ببرند.

بنابراین نخستین گام برای ماندگاری یک حکومت دیکتاتوری، پناه بردن به دولت‌های بیگانه و تکیه کردن بر حمایت‌های خارجی می‌باشد. در این فضای

مسموم، تمام راه‌های آزادی خواهی و آزاد اندیشی و احترام به حقوق شهروندی مسدود می‌شوند.

کارگزاران و دست‌های پنهانی استعمار در کشورهای غیردموکراتیک، کسانی جز دولت مردان وابسته و گروه‌های غیر فعال و رانت‌خوار، اما مرفه نیستند. منافع عمومی، احترام به حقوق سیاسی و اجتماعی، عدالت و رفاه

عصر کمونیست‌های حرفه‌ای و چپ‌های کلاسیک سپری شده است. جهان امروز تفکر جمعی را در سایه‌ی منافع جمعی می‌پذیرد.

در بیش‌ترین انقلاب‌های سیاسی ۴۰ سال اخیر جهان که با تبلیغات گسترده رسانه‌های خارجی و قدرت‌های پشت پرده بیگانه صورت پذیرفته است، رهبران آینده انقلاب، یک شبه و در کوتاه مدت به عنوان قهرمان ملی، رهبر آزادی‌خواه، تامین کننده عدالت اجتماعی و رفاه عمومی به مردم معرفی شده‌اند. و قدرت را با تکیه بر رفاندوم‌های میلیونی توده‌های احساسی و تحریک شده در روزهای نخستین انقلاب! در دست گرفته‌اند. این حاکمان تازه وارد پس از گذار از سال‌های نخستین اضطراب آلود و بحرانی، راه خودکامه‌گی و دیکتاتوری را به شدتی بسیار بیش‌تر از حاکمیت‌های پیشین، پیش گرفته‌اند.

راه رسیدن به اصل گسترش همه جانبه‌ی اقتصادی و برقراری عدالت اجتماعی، دور شدن از هسته‌ی مرکزی فسادبرانگیز قدرت و دیکتاتوری است. حکومت‌هایی که هرم قدرت را با خودکامه‌گی در دست می‌گیرند، اه

استعمار کهنه، نو و فرامدورن، هرگز رفاه و عدالت اجتماعی را، رایگان به سرزمین‌های عقب مانده تقدیم نخواهد کرد.

انتخاب مردم را می‌پندند. چنانچه رهبران سیاسی و انقلابی جامعه به هر دلیلی، در یک گزینش مادام‌العمری در راس هرم قدرت قرار گیرند، خواسته و یا ناخواسته به سوی دیکتاتوری پیش می‌روند. مردم باید حق انتخاب داشته باشند و رهبران سیاسی و نمایندگان خود را در دوره‌های محدود زمانی تغییر دهند.

برای رسیدن به کیفیتی دل‌خواه و دست یافتن به موقعیت‌های مناسب فرهنگی، سیاسی و اجتماعی که پیش درآمد حکومت دموکراتیک و انتخابات آزاد است، راه درازی در پیش نیست. دور شدن از افکار و توهمات قرون وسطایی و دیکتاتوری، پذیرفتن نظریه‌ی مردم



ویران کننده‌تر از مخالفت‌های سیاسی و ایدئولوژیک تمام می‌شود.

نتیجه این‌که، آن‌عناصری که طی برنامه‌ریزی‌های ویژه و مشخص برای گسترش دیکتاتوری و ماندگاری حکومت‌های خودکامه به کار گرفته می‌شوند، نمی‌توانند سهوی و یا اتفاقی باشند و یا به نام جریان طبیعی حوادث نام‌گذاری شده و یا

عقب افتادگی یک سرزمین نه اتفاقی است، نه سهوی، نه طبیعی و نه جبری.

به معنای گذار جبری تاریخ زیر عنوان سرنوشت و تقدیر تفسیر و تحلیل شوند. بنابراین عقب ماندگی سرزمین‌ها عوامل مشخص و بسیار روشن دارد و ملموس و قابل دست‌رس است و چاره پذیر می‌باشد.

اصلی‌ترین و شاخص‌ترین عوامل عقب افتادگی کشورها، دولت مردان و رهبران آن‌ها هستند که منافع فردی و برداشت‌های دیکتاتوری خود را بر منافع همگانی و راه‌کارهای دموکراتیک ترجیح می‌دهند. دولت مردان خردمند و آگاه به مسایل جهانی، چنان چه قدرت تفکر جمعی را با شیوه‌های سیاسی خود در آمیزند، با تکیه بر افکار عمومی و آرای همگانی مردم سرزمین‌هایشان می‌توانند حتی بزرگ‌ترین قدرت‌های استعماری را رام کرده و در جهت حفظ منافع مالی و بدون گذشت از اصول اساسی سرزمین خود، با آن‌ها به نتیجه‌ی دل‌خواه برسند.

ژاپن، کوه، مالزی، چین، سنگاپور، تایوان و هندوستان در دو-سه دهه‌ی گذشته، کشورهای اروپایی شرقی در سال‌های اخیر و کشورهای عربی کناره‌های خلیج فارس، برای سال‌های آینده، بهترین نمونه‌های سیاسی در این مورد می‌باشند. جهان امروزی ما، دنیای دگرگونی‌های و تغییرات لحظه‌ای است. کسانی که این تغییرات سریع را نبینند، از ادامه‌ی راه باز می‌مانند. هیچ یک از گروه‌های ملی‌گرا ادعا نمی‌کنند برای رسیدن به منافع ملی باید از اصول اساسی گذشت و مرزهای ممنوعه را کنار گذاشت و ملیت خود را فدا کرد و دست و پا بسته در اختیار قدرت‌مداران جهان قرار گرفت.

مردان سیاسی خردورز و آگاه کسانی هستند که از تغییرات تاکتیکی هراسی نداشته باشند. مرزهای گذشتن از ارتفاعات تاکتیکی هیچ وقت مسدود نیستند. با فشاری بر حفظ اعتقادات شخصی، خود محوری، دیکتاتوری، نفع پرستی فردی، نادیده گرفتن افکار عمومی و خط کشیدن و جدا کردن شهروندان به خودی و ناخودی، سلول‌های مرگ بار و سرطانی حاکمیت‌های دیکتاتوری و سلطه‌گرند. عبور از یزدک راه آزادی خواهی و دموکراسی، خردمندانه‌ترین انتخاب حکومت‌های امروزی جهان است و گزینه‌ی

دومی ندارد. باید دست از افکار عقب افتاده قرون وسطایی شست و به سوی آن عناصری حرکت کرد که جامعه‌ی جهانی طالب آن است. یا زندگی مطابق با نیازهای امروزی جهان، یا انهدام و نابودی؟! کدام گزینه، بهتر است؟ هیچ دولت مردی حق ندارد به بهانه‌ی دفاع از اصول خود ساخته و دگماتیک خود، سرنوشت کشور و ملتی را که بر آن حکومت می‌راند، به خطر بیندازد! طالبان، القاعده، صدام و حکومت دیکتاتوری عراق، آشکارترین نمونه‌های تاریخی دوران معاصرند. حاکمیت‌هایی که وابستگی بیش‌تری داشته باشند و به جای تکیه بر آرای مردم خود، به حمایت بیگانه دل خوش دارند، سرنوشتی بهتر از طالبان، القاعده و صدام نخواهند داشت. مردم باید راضی باشند و قدرت باید با مردم تقسیم شود. گسترش عدالت اجتماعی، رفاه عمومی، پر کردن ژرفای عمیق بین فقر و رفاه، توزیع عادلانه ثروت، واگذاری حق انتخاب به مردم، حفظ حقوق مدنی شهروندان، عدم تجاوز به حریم شخصی و خانوادگی افراد و ایجاد زمینه‌های کار و فعالیت



و تولید برای عموم شهروندان بدون سهمیه بندی‌های متداول، ارکان اصلی حکومت را حفظ می‌کند و هیچ قدرت بیگانه‌ای به خود اجازه دخالت در امور این سرزمین‌ها را نمی‌دهد.

«فروپاشی یک اردوگاه»

یکی از شگفت‌انگیزترین روی داده‌های سیاسی تاریخ معاصر جهان، فروپاشی اردوگاه عظیم کمونیسم جهانی بود. که بر بیش‌تر از نیمی از کره زمین تسلطی قاطع داشت. اگر چه رهبران کمونیست جهان در کنفرانس‌های بزرگ جهانی خود از دو دهه‌ی قبل از تصمیم‌گیری نهایی، به این نتیجه رسیده بودند که ایدئولوژی، عنصری صادراتی نیست و باید مورد علاقه‌ی مردم قرار گیرد تا به آن گرایش پیدا کنند و آن را بپذیرند؛ اما، هیچ یک از آن رهبران، تئوریسین‌ها، ایدئولوگ‌ها و کمونیست‌های کلاسیک، جرأت آن را نداشتند که به مردم جهان بگویند که: ایدئولوژی صادراتی به بن بست رسیده است.



ایدئولوژی‌های امروزی جهان باید با توجه به فکر، فرهنگ، سنت، نیاز و عشق و علاقه‌ی شهروندان هر سرزمین ساخته و پرداخته شود. هیچ یک از ایدئولوژی‌های جبری و زورکی که با نیاز و خواست درونی انسان همخوانی نداشته باشند، فهم و درک حقیقت نزدیک‌تر شده و واقعیت‌های جهانی را بهتر دریافته باشد.

با جرات و شهامت حقیقت را پذیرفتند و از آن ایدئولوژی فراباور دست کشیدند و به آن چیزی روی آوردند که خواست جامعه‌ی جهانی و مردم سرزمینشان بود. وقتی خرد، اندیشه و دانش بشری جای‌گزین زیاده‌خواهی و نفع‌پرستی شخصی بشود، بسیاری از نابه‌سامانی‌ها و شرارت‌ها و بی‌عدالتی‌ها از بین می‌روند.

هیچ یک از رهبران کشورهای کمونیست دیروز و یا رهبران سرزمین‌های غیر کمونیست امروز، در ساختار تغییرات سیاسی کشور خود، زاده دموکراسی را مسدود نکرده‌اند. هیچ یک از مخالفان دیکتاتوری دیروز پس از تغییر رژیم کمونیستی به حاکمیت غیر کمونیستی، وقتی به رهبری کشور خود رسیدند، همانند کشورهای جهان سوم ریاست، حکومت و رهبری خود را مادام‌العمری نکردند و به حکومت نجسیدند و با تکیه بر آرای مردم چند سالی در مسند قدرت بودند و سپس حکومت را به انتخاب شدگان مردم سپردند. لهستان، رومانی، آلبانی، بلغارستان، مجارستان و یوگوسلاوی نمونه‌های خوبی برای این تغییرات حکومتی به شمار می‌روند. همان‌گونه که در سایر کشورهای اروپایی و بسیاری از کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکایی، سیستم انتخابات پارلمانی و محترم شمردن آرای مردم حرف اول را می‌زند...

ادامه دارد



بدهند. در تغییرات سیاسی دهه‌ی ۸۰، رهبران کمونیست جهان و در رأس آن‌ها رهبران خردمند شوروی قبل از انهدام کامل سیاسی، اقتصادی و جغرافیایی سرزمین خود، به خوبی دریافته‌اند که آن ایدئولوژی توتالیتیر، پاسخ‌گوی نیازمندی‌های امروزی جهان آن‌ها نیست. آن‌ها پذیرفتند که مردم باید حق انتخاب داشته باشند. آزاد باشند و آزادانه انتخاب کنند.

اگر چه برای برخی از کمونیست‌های کلاسیک و چپ‌های تندرو و افراطی شنیدن حتی خبر فروپاشی اردوگاه کمونیسم جهانی بسیار تلخ و ناگوار بود، اما بدون کوچک‌ترین خون‌ریزی و یا نشان دادن عکس‌العمل نا بخردانه، آن واقعیتی را که اتفاق افتاده بود، پذیرفتند. جهان از یک پرتگاه حتمی جنگ اتمی و رقابت‌های تسلیحات مرگ بار استراتژیک رهایی یافت. خردمندان جامعه‌ی جهانی پذیرفتند که در رقابت‌های جهانی آن کس پیش‌تر است، که به

نمی‌توانند مورد پذیرش قرار گیرند. انسان موجودی بسیار پیچیده و در مواقعی غیر قابل شناخت است و هنوز بسیاری از رفتارهای شخصیتی و روان‌شناختی وی ناشناس مانده‌اند. بنابراین انسان آزاده‌ای است که نمی‌توان به راحتی او را به بند کشید.

چگونه می‌توان با کمونیست بودن یک گروه انقلابی و یا حاکمیت کمونیستی یک سرزمین، تمام شهروندان آن نظام دولتی را کمونیست نامید؟

چنانچه نظام‌های توتالیتیر با مراجعه به آرای تمام شهروندان خود و طی یک فرآیند عمومی که با نظارت سازمان‌های بین‌المللی صورت پذیرد، انتخاب سیستم حکومتی خود را به آرای عمومی واگذار کنند، بسیار دور از انتظار و عقل و خرد خواهد بود که بیش‌تر مردم یک سرزمین حاکمیت دیکتاتوری و سیستم توتالیتیر را بر حکومت دموکراتیک ترجیح